

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین
اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

در بحثی که مرحوم شیخ راجع به تعریف بیع فرمودند چون در آن معاوضه گرفتند ایشان می فرمایند که قرض ظاهرا داخل در حد
داخل می شود و یمکن اخراجه بأن مفهومه لیس نفس المعاوضة، بل هو تملیک علی وجه ضمان المثل أو القيمة، البته این هم یک
بحثی بین آقایان دارند چون دیگر نمی خواهیم وارد بحث های قرض بشویم فعلا باشد.

لا معاوضة للعین بهما

معاوضه نیست و لذا ایشان چند تا نکته فرمودند

و لذا لا یجری فیہ ربا المعاوضة

که ما توضیحاتش را عرض کردیم، آقایان هم مطالبی فرمودند و اصولا توضیح دادیم که اصولا سه چیز داریم که متاسفانه این ها با
همدیگر خلط شدند

ولا الغرر المنفی

نکته دوم این که غرر در باب قرض نیست، گفته شده که انسان می تواند چیزی را قرض بدهد ولو مجهول باشد، مثلا یک مقدار
گندم هست یا یک کومه گندم هست این را قرض می دهد ولو مقدارش را نمی داند. بله بعد از این که قرض داد و گرفت حالا دو
روز، سه روز هم همین جور ماند. بعد باید برای این که، حالا این هم محل کلام است که بعد توضیح می دهم. برای این که معلوم
بشود چقدر ضامن است آن وقت وزنش بکند کافی است به خلاف باب بیع، در باب بیع مشهور شاید این باشد حالا در این عبارات
بعضیش دیدم که آن ها هم قائل به صحتند که اگر گفت مثلا آن مقدار گندمی که در آن باغ وجود دارد این را به این قدر فروختم ولو
بعد بروند آن گندم را وزن بکنند، مشهور این است که این باطل است، این نهی النبی عن الغرر در باب بیع می آید اما در باب قرض

.....
نمی آید، قرض غرری درست است نهایتش اگر خواست بداند چقدر ضامن است وزن بکنند اما در خود قرض وقتی گفت اقرضتک، این گندم را به تو قرض دادم، درست است، مقدارش هم معلوم نیست اما برای این که چه مقدار به عهده مقترض منتقل شده آن جا وزن می کند یا پیمانه می کند یعنی یا سنگینیش را حساب می کند و یا حجمش را حساب می کند و یا افرادش را اگر معدود باشد مثل تخم مرغ و گردو، این ها در سابق جز معدود ها بودند

و لا ذکر العوض

و ذکر عوض هم شرط نیست، این کلمه ذکر روی این جهت است که در باب قصد عوض هست ذکرش لازم نیست یعنی کسی که تصور کرده که قرض جز معاوضات است می گوید ده من گندم را به ایشان قرض می دهید یعنی معاوضه می کنید ده من گندم را به مثل یا قیمتش لکن ذکر مثل و قیمت در عقد لازم نیست لذا گفت ذکر العوض یعنی عوض که دارد و آن عبارت از قیمت یا مثل باشد و لا العلم به

ما دیگر نفهمیدیم که چرا مرحوم شیخ این کلمه علم را آورده چون مشهور غرر را با علم گرفتند یعنی غرر یعنی جهل، مشهور این طور است، عرض میکنم مگر این که کسی که این عبارت را نوشته، نمی دانیم این عبارت مال شیخ است یا مال کیست، کسی که این عبارت را آورده شاید علم به آن عوض را، به یعنی بالعوض، و لا العلم به، علم به عوض هم شرط نیست یعنی لازم نیست شما بدانید الان ده من گندم که برای یک سال می دهید در این یکسال بعد که می آید این عوضش که مثل، اولاً مثلش هست معلوم نیست، شاید مثلش باشد شاید نباشد، اگر قیمتش هست قیمتش چند است آن را هم شما نمی دانید. شما فقط می دانید که صد من گندم به این آقا دادید که بعد از یک سال پرداخت بکند، آن را تا یک سال در عهده او قرار بدهید، حالا که می خواهد پرداخت بکند حتی ممکن است در این یک سال تصرف نکند، عین همین گندم را برگرداند، ممکن است مثلش در آن زمان باشد مثلش را برگرداند، ممکن است مثلش نباشد قیمتش را برگرداند و آن قیمت هم مقدارش معین نیست، مراد ایشان و لا العلم به یعنی علم به عوض، این طوری لکن این علم به عوض در حقیقت با آن غرر یکی است، باز هم من کرارا توضیح دادم غرر خودش در لغت عربی یعنی خطر، تقریباً مشابه

کلمه ریسک است که الان می گویند. این مراد این است پیغمبر از معاملاتی که ریسک پذیرند منع کردند، معاملاتی که در آن ریسک و خطر هست منع کردند و به غش نیز تفسیر شده است یعنی سر آدم را کلاه بگذارند، یک گندمی بالایش خوب است زیرش گندم بد است، خرمای خوب بالا زیرش بد، به اصطلاح غش. گفته شده مراد از نهی النبی عن الغرر یعنی از غش و عرض کردیم مرحوم آقای نائینی گفت که صحیحش این است که این سه تا معنا در طول هم اند، این را از ایشان خیلی نقل کردم غرر به معنای جهل است، غرر به معنای خدعه و فریب است و غرر به معنای خطر است، سرّش هم این است که انسان که جهل پیدا کرد این زمینه فریب می شود، سر آدم کلاه می گذارند، سر آدم را که کلاه گذاشتند دعوا درست می کند، این می گوید من فروختم می گویم قبول ندارم بالایش یک جور بود پابینش یک جور.

پرسش: در آن واحد هر سه از آن اراده شده است؟

آیت الله مددی: آهان، و لذا هر سه شرط را در بیاوریم.

پرسش: آن وقت اکثر از معنا می شود

آیت الله مددی: نه اشکال ندارد، یک مفهوم عام است مثل و اجتنبوا قول الزور، بعضی ها قول الزور را به معنای دروغ گرفتند، بعضی ها شامل غیبت گرفتند، بعضی روایات دارد که سندش هم تصادفاً بد نیست غنی را هم جز قول زور گرفتند، حالا خیلی عجیب است، حالا کذب چون باطل است یا غیبت، بعضی ها غنا را هم و فکر می کنم روایتی که می گوید و اجتنبوا قول الزور در غنا را بیاورید، به نظرم سندش هم معتبر بود علی ما ببالی در بحث غنای مکاسب، آن سندش هم معتبر بود که قول زور را به غنا هم زدند که آدم اول یکمی تعجب می کند. آن وقت ما عرض کردیم که آن چه که ما می فهمیم کلمه زور در لغت در اصلش به معنای کجی است، کج بودن است، اصلش هم از زُر، زُر این استخوان ظاهر سینه که کج است

یکی از حضار: دو تا سند دارد: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلٍ بْنِ زِيَادٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ

آیت الله مددی: این خوب نیست

یکی از حضار: مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ جَمِيعاً عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ دُرُسْتٍ عَنْ زَيْدِ الشَّحَّامِ

آیت الله مددی: این خوب است، البته درست، درست ابن ابی منصور واسطی، واقفی است اما سند معتبر است.
گفتم در ذهنم هست که سندش معتبر است، در ذهنم این طور بود، به قول آن آقا گفت درست درست، حالا درست لفظ فارسی است، اسم ایشان درست بوده، گفت درست درست، خودش هم آدم درستی بوده است. به هر حال آن آقای واسطی هم قابل اعتماد است.
به هر حال ظاهراً مراد ائمه علیهم السلام این است که هر کلامی که کج باشد، هر کلامی که روی سنن فطرت و طبیعی نباشد این جز قول زور است، دروغ هم داخلش می شود، غیبت هم داخلش می شود. همین حرف هایی که امروزه در روزنامه ها، اینترنت و فلان هست تمام این ها شامل آن می شوند، اشاعات باطل، هر چیزی که کج گفتاری است یعنی سخن کج، هر نحوه سخنی، هر نحوه صحبتی که از آن فطرت الهی و طریقه صحیح خارج باشد، از راه درست خارج باشد به این زور گفته می شود. من فکر می کنم لذا می شود که بگوییم هم کذب است هم غیبت است.

پرسش: مدلول تطابقی

آیت الله مددی: انطباق دارد. آن وقت این جا هم بگوییم نهی النبی عن الغرر به همه صدق می کند، معامله ای که توش خطر باشد، معامله ای که توش فریب باشد، معامله ای که توش جهل باشد، غرر یک مفهوم عامی است که همه را می گیرد.
به نظر من که انصافاً مرحوم نائینی هم این جا خیلی لطیف فرمودند، مطالب ایشان که به نظر خیلی لطیف است مگر این که بگوییم العلم به اعم از غرر گرفتن است و إلا عاداتاً علم را در مقابل غرر می گیرند چون ایشان غرر منفی گفت و العلم به.
این راجع به مطلبی که در کتاب مرحوم شیخ آمده است.

پرسش: مبهم ۹:۲۸

آیت الله مددی: نه غرر منفی، البته منفی را فیها زده در معاوضه زده است. علم را به زده یعنی به عوض، و لا العلم به یعنی علم به عوض اما فرق نمی کند.

این مطلبی بود که مرحوم شیخ گفته. من باز کرارا عرض میکنم در عده ای از نسخ کل این مطلب قرض را شیخ خط زده، می گویند اول نوشته بعد خط زده است. احتمال هم می دهم درستش همین خط زدگی باشد.

مرحوم آقای خوئی اشکال فرمودند به این که، البته ایشان یک مطلبی را هم از مرحوم سید حاشیه سید نقل کردند که ظاهرا ناقص نقل کردند، کاش کامل نقل می کردند، چون هدف ما تمام قیل أو یمكن أن یقال نیست، فقط من اشاره می کنم، ایشان می گوید و لا یشرط ذکر العوض، این به خاطر این است که این اصولا معاوضه نیست و چون معاوضه نیست جای غرر مطرح نیست چون معاوضه نیست، در جایی صحبت غرر است که شما عوض را ندانید، جهل به آن داشته باشید. اما وقتی معاوضه نیست دیگر نکته ای ندارد و ذکر عوض هم در آن شرط نیست چون اصولا معاوضه نیست لذا ذکر عوض شرط نیست، علم هم همین طور یا به تعبیر ایشان در عوض، این از قبیل سالبه به انتفای موضوع است چون عوض ندارد. البته ظاهر مراد آقای خوئی این طور است اما این به حسب ظاهر خب محل اشکال است. عبارت همچنین خیلی خوشم نمی آید، قال اقول می گویند خوشم نمی آید، برای حفظ احترام مقامات علمی ایشان نخواندیم. به هر حال اجمالی که عرض کردیم.

ببینید آن کسانی که قائلند این معاوضه است در حقیقت می گویند همان مثل و قیمت عوضش است، این که ایشان می گوید عوض شرط نیست آن که استدلال کرده می گوید لازم نیست بگوید اقرضتک، مثلا این گندم را به مثلها او بقیمتها، این که گفته و لا ذکر العوض. خوب تامل کردید؟ چرا می گوید ذکر العوض؟ یعنی در خود قرض عوض هست، ذکرش لازم نیست. تا گفت اقرضتک آنی که معاوضه قرار داده است، البته شان حضرت استاد اجل است که ملتفت نشوند، آن آقایان می خواهند این را بگویند که در باب قرض معاوضه هست، عوضش هست اما ذکرش لازم نیست یعنی تا گفت اقرضتک این مقدار از گندم یعنی در عوض آن مثل یا عوض یا قیمت.

پرسش: مبهم ۱۰:۱۲

آیت الله مدی: می دانم نه آن هایی که گفته چون ایشان می خواهد ردشان بکند که این جا سالبه به انتفای موضوع است، نه این جا سالبه به انتفای موضوع نیست

آن وقت اگر این جور باشد مراد از غرر، غرری نیست که در این جا به عوض بخورد، مراد از غرر را در این جا اگر کسی قائل باشد که در قرض غرری هم باطل است به خود آن مالی را که می خواهد قرض بدهد چون عوضش مثل و قیمت است اگر خود آن مجهول بود این جهالت به عوض هم می خورد پس بنابراین نتیجه این می شود:

یک مقدار گندم هست که در خانه تان است، نه شما وزنش را می دانید نه آن آقا، می گوید آن گندمی که در خانه است به شما تا یک ماه قرض دادم گفت قبلت، آن ها می خواهند بگویند این باطل است. همچنان که اگر گفتیم بعثک بمئة الف تومان باطل است این هم باطل است. البته آقای خوئی مثلاً این جور به ذهن مبارکشان آمده این توش ذکر عوض نیست پس این معاوضه نیست، آن ها هم می فهمند ذکر عوض نیست، آن ها می خواهند بگویند چون در واقع عوض هست معاوضه است. ذکر نشده اما در واقع عوض هست چون در واقع عوض هست پس در این هم غرر تصور می شود، چطور غرر تصور می شود؟ به جهالت خودش. چون خود این مجهول شد عوضش هم مجهول می شود، آقا یک مقدار گندم در خانه من است می گوید چند کیلوست؟ می گوید نمی دانم، من این گندم را به تو یک ماهه قرض دادم، آن هایی که می گفتند غرر در قرض می آید آن ها می گفتند این قرض باطل است. چرا این قرض باطل است؟ چون مقدار گندم مجهول است، وقتی مقدار گندم مجهول شد شما نمی دانید ذمه شما به چه مقدار مشغول است، یا مثلش یا قیمتش، نه مثلش را می دانید نه قیمتش را، پس این که آقای خوئی فرمودند اصولاً غرر در مثل قرض نیست چون در این جا مثلش و قیمتش، غرر در قرض به این معناست نه غرری که در بیع است مثلاً گفت یک مقدار گندم بفروشی وزن این به اندازه سنگی است که خودش وزنش معلوم نیست، بگوید پنج تا از این سنگ، غرر در بیع این طور است اما غرر در باب قرض یعنی خود آن مال مجهول است، وقتی خود آن مال مجهول شد عوضش هم که مثل یا قیمت است، لذا ایشان می گوید اصلاً غرر در باب

قرض تصور نمی شود چون هر چیزی که شما دارید عوض دارد یعنی یا مثل دارد یا قیمت دارد. این مطلبی که ایشان فرمودند درست است، بحث سر این است و البته ایشان در ادله غرر که به نظرم مرحوم سید است که در ادله غرر مناقشه ای می کند، ان شا الله بحث ادله غرر را بعد متعرض می شویم، همه را این جا بگوییم نمی شود، به طور اجمال در باب دلیل غرر این است:

یک: حدیثی که داریم آیا نهی النبی عن الغرر است؟ این سندش خیلی به هم پاشیده است یا نهی النبی عن بیع الغرر، اگر نهی النبی عن بیع الغرر باشد ممکن است قرض را نگیرد. حالا چرا؟ چون در باب قرض اگر قبول کردیم عوض هست که مثل و قیمت باشد اما بیع نیست، شاید هم آقای خوئی نظرشان این بود، بیع نیست و اگر قبول کردیم معاوضه است دلیلی نداریم که هر معاوضه ای بیع است. معاوضه یعنی چه؟ یعنی مثل و قیمت. عوضی که ذکر نمی شود، عوضی که طبیعتاً هست، مثل و قیمت عوضی است که طبیعتاً هست، اگر گفتیم این هم معاوضه است آن نهی النبی عن بیع الغرر، خب بیع نیست، معاوضه است اما بیع نیست، چون این را عده ای از محشین نوشتند که چون شیخ بعد گفت فتامل، گفتند شاید نظر شیخ به این باشد که ما ممکن است قبول بکنیم قرض معاوضه است اما بیع نیست. لازم نیست که هر معاوضه ای بیع باشد و آن نهی النبی عن الغرر در بیع آمده، البته یک متن دیگر هم هست نهی النبی عن الغرر مطلق بیع و غیر بیع، پس بحث اول که متن حدیث چیست، آیا نهی النبی عن بیع الغرر است یا نهی النبی عن الغرر نه بیع الغرر؟ اگر نهی النبی عن الغرر باشد شامل قرض غرری می شود. حالا عرض کردم آن روایت باید بررسی بشود آن یک مقدار مشکلی خاص خودش را در متنش دارد.

پرسش: با قطع نظر از بحث سندی، نهی النبی عن الغرر باشد این عقلانی تر است
آیت الله مددی: عده ای هم از علمای ما این را شبیه قیاس قائل شدند که چون نکته فنی این است بیع خطری است، بیع منشا دعواست. خب اگر نکته این باشد در همه جا می آید، این نکته اگر باشد شبیه قیاس است نه خود قیاس. الغای خصوصیت است یعنی هدف این بوده که چون بیع یک عقد جاری و ساری است چون ام العقود بیع است، می دانید که ما هیچ عقدی به اندازه بیع در زندگیمان نداریم. من چند دفعه این قاعده را عرض کردم زندگی اجتماعی بدون عقود نمی شود، بدون قرارداد نمی شود و اگر در قرارداد ها محدود

نکنیم و اصول قرار ندهیم زندگی اجتماعی به هم می پاشد. اگر اصالة الزوم را در قرارداد ها نیاوریم پایه عقود به هم می پاشد و اگر عقود به هم بپاشد پایه جامعه می پاشد و بشر انسان مدنی بالطبع است بشر باید در جامعه زندگی بکند. قرارداد ها در جامعه رکن اساسی جامعه اند و ام العقود هم بیع است. شایع ترین و رایج ترین نوع قرارداد که تا وقتی که تاریخ بشر یادمان می آید انجام شده مسئله بیع است لذا بیع یک ارزش خاص فوق العاده ای دارد روی این جهت است، یک مقدار هم بحث های سنگین روی بیع می شود روی این جهت است. این ها می گویند اگر پیغمبر در بیع آمد فرمود که بیع غرری، مرادشان قرارداد غرری است یعنی هدف پیغمبر این بود که قرارداد ها به شکلی نباشد که بعد خطر تنازع و مراجعه به دادگاه و سر و صدا و این قاضی بیخود حکم کرد و لذا الان مثلاً به نظرم فتوا بر این باشد که حتی مهر زن هم غرری نمی شود با این که مهر اصلاً جز رکن عقد هم نیست در باب ازدواج، جز شروط است، همین اخیراً چند بار عرض کردیم مثلاً اگر گفت زوجتک نفسی به این مقدار گندم که اصلاً معلوم نیست یا آن مقدار گندمی که در خانه است، اصلاً نمی دانید چند کیلوست، چند تن است، به تن می رسد یا نمی رسد، با این که نهی النبی عن بیع الغرر داریم یا نهی النبی عن الغرر، چون نهی النبی عن الغرر معلوم می شود شرط غرری هم بر می دارد، این جا شرط غرری است، اصلاً جز عقد هم نیست یعنی خود متن عقد نیست به تصویری که ما کردیم. البته در باب نکاح گفته شده که مهر یا عوض است یا بمنزلة العوض است اما حق این است که هیچ کدام نیست.

پس بنابراین خوب دقت بکنید این مطلبی را که مرحوم آقای خوئی فرمودند مگر عرض بکنم که مراد ایشان همین نکته ای بود که الان عرض کردیم یعنی مراد ایشان این بوده که عقد معاوضه ای نیست، عقدی نیست که توش معاوضه باشد، توش عوض هست اما این عوض از باب ضمان است، از باب عهده است، از باب تعاقد نیست، نگفت ملک تک این حنطه ای که در این است بمثلها أو بقیمتها، خوب دقت بکنید! مثل و قیمت را نام برد و اگر چیزی در ارتکاز طرفین باشد و نام نبرد این موجب این نمی شود که اعتبار به او تعلق بگیرد چون عقود اعتباریات اند. ببینید یک مسئله معروفی هست، یک مثال از تکالیف بزنیم تا به این جا برگردیم:

یک مثال معروفی هست مسئله مقدمه واجب، اگر گفت نان بخر می گویند توش خوابیده برو بازار مثلا، چون بدون بازار رفتن نمی تواند نان بخرد. عده ای گفتند مقدمه واجب، واجب است و عده ای هم گفتند نه. متاخرین علمای ما یعنی علمای متاخر مثل مرحوم آقای خوئی و نائینی و دیگران إلی ما شا الله، متاخرین علمای ما آمدند گفتند درست است مقدمه واجب ارتکاز عقلائی است یعنی معلوم است که آدم می شود به هوا بپرد، طی مکان بکند و برود نان بخرد، باید لباس بپوشد بازار برود و سوار ماشین بشود و نان بخرد این یک مقدمه عقلائی است، لکن نکته را دقت بکنید، این که نان خریدن بدون مقدمه نمی شود این در ارتکاز آمر هست، آمر که می گوید برو نان بخر در ارتکازش هست، این در ارتکاز مامور هم هست، هم آمر می داند بدون مقدمات نمی تواند نان بخرد هم مامور می داند بدون مقدمات نمی شود. وقتی در ارتکاز می داند دیگر اعتبار به آن تعلق نمی گیرد، سرّ این که گفتند مقدمه واجب، واجب نیست یعنی اعتبار به آن تعلق نگرفته، جعل به آن تعلق نگرفته، جعل به آن تعلق نگرفته. مرادشان این است، به مقدمه واجب تعلق بگیرد این لابد است، بله لابد است، نمی شود انکار بکنیم، نان خریدن بدون مقدمات نمی شود اما این هم در ارتکاز آمر هست این که می گوید برو نان بخر می داند که بدون مقدمات نمی شود هم در ارتکاز مامور هست، هم گوینده و هم شنونده هر دو می دانند بدون مقدمات نمی شود نان خرید، وقتی در ارتکازشان بود دیگر نمی خواهد جعل بکند، نمی خواهد اعتبار بکند، نمی خواهد بگوید مقدمه را من واجب کردم، چه چیزی را واجب بکند؟ شاید نظر آقای خوئی هم شبیه این باشد، البته این مطلب را ننوشته، آن کسی هم که ذکر عوض گفته مرادش این است یعنی عوض دارد لکن این عوض لازم نیست ذکر بشود، آن وقت در این جا ممکن است شما این طور بگویید جایی که عوض دارد و ذکر نمی شود معاوضه نیست، این مراد شیخ است، اگر شیخ این عبارت را فرموده باشد جایی که عوض دارد مثل همان مقدمه واجب، این مثال مقدمه واجب را زدیم که مطلب خوب برایتان جا بیفتد.

پرسش: وضو برای نماز چیست؟

آیت الله مددی: آن مقدمه شرعی است، لابدیت عقلی را بگیرید. مثل بازار، بدون بازار رفتن که نمی شود. می گوید مثلا برو تهران برای من از فلان سفارت عراق برای ایام اربعین ویزا بگیر، می شود با طی مکان و معجزه برود اما عادتاً باید سوار ماشین بشود برود،

می گوید ببینید به این نمی گوید حتما بر تو واجب است بروی پول برداری، بروی ماشین اجاره بکنی چون می داند که بدون مقدمات نمی شود سفارت رفت برای ویزا گرفتن.

پرسش: مقدمه حج مثلا؟

آیت الله مددی: در مقدمه حج چون در استطاعت لمن استطاع الیه سبیلا ممکن است آن را بگوییم تعبد شرعی دارد.

یک جایی که بگوییم تعبد مجال ندارد، چرا؟ چون هم آمر می داند هم مامور، وقتی هر دو می دانند

پرسش: لوازمش است، به لوازمش باید پایبند است

آیت الله مددی: لوازمش چیست؟

پرسش: آن ابراز نمی خواهد، نه این که جعل ندارد.

آیت الله مددی: این جا هم همین است، گفت ذکر العوض یعنی وقتی شما تا گفتید بعثتک آن جا عوض را باید ذکر بکنید اما تا گفتید

اقرضتک عوض را نمی خواهد ذکر بکنید. خوب تامل می کنید؟ این نکته فنیست همان است که در جامعه بشری چون عقود و قرارداد

ها رکن اساسی اند آمدند برای هر قراردادی یک عنوان خاص قرار دادند، یک اثر خاص. همان که گفتیم العقود تابعة للقصد. در هر

عقدی هر لفظی را که می آورند تا گفت بعثتک شما منتظر عوضید اما تا گفت اقرضتک شما منتظر عوض نیستید، تا گفت اقرضتک

این گندم منتظر نیستید یا مثلش را بدهد یا قیمتش را، چون این هم می داند باید مثل و قیمت بدهد و آن هم می داند بلکه اگر عینش

هم بود اولش عینش را می دهد.

پرسش: مفهوم عوضیت در خود معنا و ماهیت عقد است؟

آیت الله مددی: همین، این ها می خواهند بگویند در ماهیت عقدش اخذ نشده است. طبیعت عهده گرفتن است یا به تعبیر صاحب جواهر

قدس الله سره در این جا، چون آن آقا حاشیه زده صفحه ۱۵، جلد ۲۵ صفحه ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ جواهر این را آورده یکمی عبارتش مبهم

است. ایشان می خواهد بگوید این قرض از باب معاوضات نیست بلکه از باب ضمانات است، در باب ضمان وقتی شما یک چیزی را

ضامن شدید یا مثل یا قیمتش را می دهید مثل من اتلف مال الغير. شما زدید شیشه کسی را شکاندید شما باید مثل یا قیمت بدهید، این باب معاوضه نیست، خوب دقت بکنید. باب ضمانات غیر از باب معاوضات است، این استدلال این جا روشن شد؟ مرحوم شیخ استدلالش خیلی واضح نیامده است. مراد اساسی این است که در این جا شما و لذا لا یجری فیہ ربا المعاوضۃ و غرر منفی. عوض دارد اما این عوض آن عوض حقیقی خودش است و این طبیعت قرض است، نمی خواهد زائد بر آن گفته بشود

پرسش: اگر در بیع مقابله انجام داده باشند و ثمن را معین کرده باشند ولی در هنگام خواندن صیغه فقط بگویند بعت و آن هم بگویند

اشتریت

آیت الله مددی: نمی شود، باید عقد تصریح باشد، باید جوری باشد که واضح باشد.

و لذا در باب بیع اگر یک چیز مجهولی را فروخت مثلاً گندم مجهول، آن بیع باطل است. این ها آمدند گفتند در قرض، مراد آقای خوئی ظاهراً این بود، اگر مجهول هم فروخت قرضش باطل نیست، آن چه که باطل است این است که نمی داند چه مقدار مثل و قیمت بدهد. حالا ممکن است بعد از قرض برود گندم هم بگیرد دو روز بعد آن را وزن بکند. چون در باب قرض علم برای این است که مثل و قیمت را مشخص بکند نه عین برای این است که اصل عقد متوقف بر آن است، نهی النبی عن الغرر، نهی النبی عن بیع الغرر این ها لطائف خیلی مهمی است و مخصوصاً اگر ما این نکته را به عقلائی بزنیم، اگر به عقلائی زدیم ما در این بحث می توانیم کاملاً راحت با غیر مسلمان ها و دنیای علم صحبت بکنیم، در این مسائل حقوق قرارداد ها.

پرسش: اگر گندم را مصرف کرد و وزنش نکرد

آیت الله مددی: این جا مشکل دارد

پرسش: این جا اصل قرض باطل است؟

آیت الله مددی: بله مشکل دارد، این جا مشکل دارد. یا باید مصالحه بکند یا باید بگوید مثلاً این قرض باطل است، از باب اتلاف باید بدیش را بدهد نه از باب قرض.

اما از باب من اتلف مال الغير نه از باب اقرضه. نه از باب قرض غرری. این از باب من اتلف مال الغير، این مطالبی بود که چون آقای خوئی فرمود. ایشان می فرمود اصلا مسئله ذکر عوض در باب قرض از باب سالبه به انتفای موضوع است. این را باید این جور توضیح بدهیم که شاید نظر ایشان از عوض یعنی آن عوض جعلی اما عوض حقیقی جز عوض حساب نمی شود. حالا من توضیحاتش را یک مقدار توضیح دادم چون هنوز هم کامل توضیح ندادم. یک مقداری توضیح دادیم که مراد آقایان این است که وقتی شما گفتید بعثک به ذهنتان می آید که حتما باید عوض ذکر بشود اما اگر گفت اقرضتک دیگر نمی خواهد اما در اقرضتک هم عوض هست، این نیست وهبتک، وهبتک تملیک کردم در ذمه تو نیست اما اقرضتک تملیک کردم و در ذمه تو هست. بعثک تملیک کردم در مقابل عوض. هر عقدی را، هر قراردادی را عرف در طی زمان قرار دادهای مختلفی را طبق آثار مختلف. این العقود تابعة للقصد را عرض کردیم مرادشان هم این است.

پرسش: این عوض در این جا شرط است یا رکن است؟

آیت الله مددی: عوض در این جا نه شرط است نه رکن. در باب قرض فقط تملیک به ضمان. این ضمان غیر از مسئله عنوان مثل است یعنی من این را مجانی به تو نمی دهم. در مقابل عوض معین نمی دهم در عهده تو قرار می دهم. حالا بخواهیم تعبیر دیگری بکنیم این کتاب دارای یک شخصیت است یعنی یک نکته شخصی دارد و یک نکته مالی دارد. هم شخصیت دارد هم مالیت. من که به شما قرض می دهم از شخصیت به مالیت منتقل می شویم. وقتی کتاب را به شما قرض می دهم یعنی در حقیقت مالیت، گندم را که به شما قرض می دهم مالیت گندم را در عهده شما می گذارم. اسمش ضمان است، این مالیت متقوم می شود به مثل و قیمت و لذا اگر تملیک علی وجه الضمان باشد اصلا این ذاتا با بیع فرق می کند. ذات یعنی در مقام اعتبار. در مقام انشاء. در آن جا تملیک در مقابل عوض است بلکه به نظر ما تملیک در مقابل تملک عوض است که توضیحاتش گذشت تکرار نکنیم اما در این جا تملیکتان می کند به نحو انتقال مالیت به عهده شما که عرض کردیم اگر شما عهده گرفتید مالیتش را برگردانید اسمش تعهد است، خود آن را در ذمه بگیرید نگاه بکنید اسمش عهده است، فرق بین عهده و تعهد فرق بین مصدر و اسم مصدری است. تعهد التزام شماست، آنی که در

ذمه تان می آید عهده می شود. اصطلاح فرقر بین عهده و تعهد این است پس بنابراین در حقیقت می شود گفت که در باب قرض این ها هست.

حالا ما چون حرف دیگری داریم بگذارید یک مقدار هم حرف مرحوم آقای اصفهانی را بخوانیم. مرحوم آقای اصفهانی تملیک علی وجه الضمان، توضیح: آن مجرد قصد العوض لا دخل له بالتعویض التسبیبی

این ظرافتی است که ایشان بکار برده چون من می خواهم از این ظرافت ایشان چون در این زمان ها خیلی متعارف نبود. ایشان می خواهد بگوید ما یک تعویض تسبیبی داریم مراد از تعویض تسبیبی. خدا رحمت کند یکی از علما گفت کتاب مرحوم آقای اصفهانی را به یکی از علما دادیم اسم نمی برم. بعد از ایشان گفت چطور بود گفت خیلی خوب است اما خیلی تسبب مسبب دارد، راست هم می گوید در این کتاب ایشان از این تسبب مسبب زیاد است. مراد ایشان از تعویض تسبیبی یعنی تعویضی که من همیشه از آن به انشائی ایقاعی تعبیر می کنم یعنی عقد، یعنی قرارداد. ایشان می خواهد بگوید یک تعویض تسبیبی داریم و یک تعویض حقیقی، مثلا مال کسی را شکاندیم باید عوضش را بدهیم، ایشان می خواهد بگوید اگر شما این تعویض تسبیبی، این مراد از تعویض تسبیبی مرادش جایی است که عقد است، قرارداد است، لفظ است. بنده همیشه از این تعبیر می کردم به وجود ایقاعی اعتباری انشائی. مراد ایشان از تعویض تسبیبی این است، این تعویض تسبیبی یعنی شما با لفظ، با قرارداد تعویض می کنید

فتارة يكون الشخص في مقام تبدیل ماله بشيء فهو بيع،

یعنی این تعویض قراردادی

و أخرى في مقام تمليك ماله بدلًا واقعا، یا ماله ببدله واقعا

باید این جوری باشد، عبارت یکمی خرابی دارد. این یکمی عبارتش را من که خواندم ماله بدل،

یکی از حضار: بَدَل نوشته

آیت الله مددی: این جا هم شبیه نقطه است، بَدَل که خیلی خلاف است.

.....
به هر حال تملیک ماله بدلٌ واقعا فیقصد بتملیکه عدم المجانیة

این تملیک یعنی تملیک تسبیبی، عقدی

لا جعله بإزاء شیء فهو قرض،

یعنی اگر در عقدش تا آن که من توضیح دادم با کلمات ایشان چون نظرم به کلام ایشان هم بود، تا بت گفتیم با قرارداد می خواهیم برایش عوض معین بکنیم، تا اقرضت که گفتیم بدل معین نمی کند، بدل واقعی است. تا گفتید اقرضتک اگر گفتید وهبتک یعنی بدل ندارد. اگر گفتید بعثک منتظرید بدلتش را بگویید، بعثک الکتاب بدلتش را بگویید، تا گفت اقرضتک الحنطة دیگر منتظر بدل نمی شوید، چون اقرضتک یعنی من این را تملیک کردم مجانی نیست، عوض معین هم نیست. آن بدل واقعیست، بدل واقعیست مثل یا قیمت است. این هم حرف ایشان حرف لطیفی است

فهو فی الحقيقة تملیک علی وجه التضمین، لا تملیک محض و لا تضمین محض

یک چیز ما بینهماست. بعد در ذکر کلمه و لا ذکر العوض:

هذا شاهد قوی علی عدم کونه من المعاوضات التسبیبیة؛

مراد ایشان از معاوضات تسبیبیة معاوضاتی که عوضین در عقد ذکر بشوند. اصطلاح است، ما به جای معاوضات تسبیبی گفتیم معاوضاتی که وجود ایقاعی است، انشائی است، اعتبارشان تعویض باشد، در وعای اعتبار آن ها را ایجاد نکنند

إذ لا بد فی تملیک شیء بعوض ملاحظة الطرفين فی مقام التسبیب الجدی إلی المعاوضة الحقيقية بینهما

این معاوضه حقیقیه ای یعنی معاوضه ای که واقعا، آن وقت می خواهد این را ابراز بدهد باید این کار را انجام بدهد

و إلا لم یعقل منه التسبیب إلی المعاوضة

ایشان می خواهد بگوید در عقد قرض، این معاوضه تسبیبی این قصد نشده است. آن چه که قصد شده آن بدل واقعیست. آن هم احتیاج به تسبیب ندارد، بدل واقعی تسبیب نمی خواهد، شما زدید شیشه کسی را شکستید باید ضامنید مثل یا قیمتش را بدهید، این که تسبیب نمی خواهد، آن یک امر واقعی است

نعم، عدم العلم به تفصیلا لا ینافی التسبیب عقلا
این اشکال ندارد اگر علم ندارید، با تسبیبی که می خواهد، چرا؟ چون تسبیبش، شاید هم مرحوم آقای خوئی همین عبارت مرحوم استادشان را دیدند

كما أن عدم جریان الغرور و ربا المعاوضة
آن ربای معاوضه که اصلا ربطی ندارد، دیروز توضیح دادیم
إنما یجدری إذا كانا فی لسان دلیلها مترتبین علی المعاوضة بعنوانها
اگر غرر مال جایی باشد که معاوضه، در این جا هم همان طور که آقای خوئی اصلا غرر ذاتا منفی است، چرا؟ چون شما وقتی قرض دادید این باید بدلش را بدهد، یا مثل یا همان، احتیاج ندارد

و إلا فاختصاص البیع بما هو بشيء اگر بیع اختصاص، لا یدل علی عدم کون غیره من المعاوضات، این البته مراد ایشان این است که اگر ما گفتیم غرر در قرض نمی آید نه این که این معاوضه نیست، معاوضه تسبیبی نیست، پس ممکن است معاوضه باشد و در عین حال توش غرر نیاید چون آن اختصاص به بیع دارد
و لعل امره بالتأمل للإشارة إلی ما بعض ما ذکرنا.

ما که اصلا نظرمان این است که کل عبارت را شیخ نمی فرمود بهتر بود
و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین